

اوصاف الهی (۱) - علم و قدرت

اهداف رفتاری : در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود :

- ۱- وجه تمایز انواع علم را به همراه مثال‌هایی توضیح دهد.
- ۲- مراتب علم را نام ببرد.
- ۳- دلیل «علم خداوند به ذات خود» را بازگو کند.
- ۴- براهین عقلی و دلایل نقلی «علم خداوند به موجودات قبل از آفرینش» را بیان کند.
- ۵- با استفاده از برهان «امکان و وجوب» و «برهان نظم»، «علم خداوند به موجودات پس از آفرینش» را تبیین کند.
- ۶- نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم و روایات معصومین را در رابطه با علم خداوند ارائه دهد.
- ۷- معنای قدرت خداوند را با تمام الزامات آن تبیین کند.
- ۸- بر قدرت الهی استدلال کند.

روش قرآن کریم در بیان صفات الهی ما را به این مطلب رهنمون می‌کند که شناخت خداوند از طریق شناخت صفات او، برای انسان میسر است. در میان این صفات، برخی از اهمیت و جایگاه بالاتری برخوردارند؛ زیرا در معرفت نسبت به خداوند، نقشی کلیدی دارند و روشنگر سایر صفات نیز هستند. علم و قدرت از جمله‌ی این صفات‌اند. علم خداوند به ذات خود و نیز به مخلوقاتش قبل و پس از خلقت، از مهم‌ترین مسائل در بحث علم الهی است. قدرت نیز به‌عنوان یکی دیگر از صفات مهم و بحث‌برانگیز در حوزه‌ی صفات الهی از دیر باز مورد توجه و مناقشه‌ی فیلسوفان و متکلمان بوده است. در این درس، تبیینی جامع و در عین حال کوتاه از این صفات ارائه می‌شود.

علم الهی

یکی از اوصاف ثبوتی، کمالی و ذاتی خداوند، علم است. خدا هم به ذات خود و هم به ذات همه‌ی موجودات آگاه است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

و خدا به هر چیز داناست.

علم از اموری است که مفهوم آن روشن و بدیهی است و به تعریف نیازی ندارد و با مصادیق آن هم کم و بیش آشنایی داریم. اما این مصادیق بر خداوند قابل اطلاق نیست. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، اگر بخواهیم یک صفت کمالی را به خدا نسبت دهیم باید آن را از نقص بزدایم و در بالاترین درجه که متناسب مقام خداوند است بر او اطلاق کنیم. برای توضیح بیشتر به معنا و انواع علم اشاره می‌کنیم.

معنای علم: علم را معمولاً چنین معنا کرده‌اند: صورتی از شیء که در ذهن، حاضر باشد. ولی این تعریف، در مورد تمامی انواع علم صادق نیست و بیش‌تر بر علم حصولی تطبیق می‌کند و نوع دیگری از علم یعنی علم حضوری، وجود دارد که به‌صورت نیازی ندارد بلکه وجود شیء نزد عالم حاضر است؛ مانند علم به ذات خود یا به احوال نفسانی خود (مانند: ترس، دوستی و غضب). بنابراین، به‌طور کلی دو نوع علم وجود دارد:

۱- علم حصولی و ۲- علم حضوری.

۱- علم حصولی که صورت و ماهیتی از شیء نزد ذهن حضور دارد و به تعبیری علم ذهن به اشیای خارجی از طریق ماهیت و صورت آن‌هاست نه وجود اشیای خارجی. این علم اختصاص به انسان‌ها دارد.

۲- علم حضوری که وجود شیء نزد عالم حضور دارد؛ در این نوع علم دیگر ماهیت و صورت شیء واسطه‌ی حضور نیست.

قدر مشترک این دو علم این است که معلوم، به‌طریقی در نزد عالم حضور دارد و می‌توان به‌طور کلی علم را چنین تعریف کرد: حضور معلوم نزد عالم یا احاطه و اشراف علمی عالم بر معلوم. این تعریف بر دو قسم علم حصولی و حضوری نیز صدق می‌کند. البته، توجه به این نکته لازم است که تقسیم علم به حصولی و حضوری یک تقسیم ابتدایی است و گرنه با نظر عمیق تمام علوم

حصولی به حضوری برمی گردد؛ زیرا در نهایت وجود صورت و ماهیت شیء نزد عالم حضور دارد و این حضور دیگر به واسطه‌ی صورت دیگری نیست.

بنابراین، وقتی از علم خدا سخن به میان می‌آید، منظور این است که تمام موجودات عالم نزد خدا حاضرند.

مراتب علم خدا

علم خدا را می‌توان به سه صورت تصور کرد :

۱- علم به ذات

۲- علم به موجودات و مخلوقات قبل از آفرینش آن‌ها

۳- علم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش آن‌ها.

یعنی، خدا باید هم به ذات خود عالم باشد و هم به موجودات و مخلوقات قبل از آفرینشان و هم به بعد از آفرینشان علم داشته باشد.

۱- علم خدا به ذات خود

ما به صورت اجمال می‌دانیم که خدا به ذات خود آگاه است. هنگامی که ما آدمیان به ذات خود آگاهی داریم به طریق اولی، خدا که خالق ماست به ذات خود علم و آگاهی دارد.

دلیل علم به ذات خود : دلیلی که برای علم ذاتی خدا مطرح شده است این است که اولاً خدا از ماده و جسمانیت مبرا است؛ زیرا واجب‌الوجود نمی‌تواند ماده یا مادی باشد؛ چون لازمه‌ی مادی بودن، ترکیب و درتبیجه، احتیاج به اجزاست و اگر خدا دارای اجزا و نیازمند باشد، دیگر خدا و واجب‌الوجود نیست.

هم‌چنین از خصوصیات ماده آن است که ذات ماده برای خود حاضر نیست؛ درتبیجه، اشیای مادی به ذات خود جاهل‌اند و دوم این که هر موجود مجرد از ماده به ذات خود عالم است؛ زیرا او نزد خودش حاضر است و حضور ذات نزد خود همانا علم به ذات است؛ درتبیجه، چون خدا مجرد و عاری از ماده و مادیات است، ذات او نزد خودش حضور دارد.^۱

۲- علم خدا به موجودات قبل از آفرینش آن‌ها

این نکته روشن و بدیهی است که آدمی قبل از ساختن چیزی، به آن علم و آگاهی دارد. حال وقتی که انسان چنین است به طریق اولی خدا هم به مخلوقات قبل از آفرینشان علم دارد و برای آن،

۱- محمدحسین طباطبائی، نهاية الحکمة، ص ۲۵۴

دلایلی هم ذکر کرده اند :

۱- علم به سبب و علت از آن نظر که علت است، مستلزم علم به معلول است.^۱ شما منجمی را در نظر بگیرید که به علت کسوف و خسوف علم دارد. علم به علت کسوف و خسوف مستلزم علم به معلول، یعنی کسوف و خسوف است؛ بنابراین، موجودی که علم به علت دارد، علم به معلول هم خواهد داشت و چون ذات خدا، علت تمامی موجودات است. علم به ذات خدا در واقع علم به همه ی مخلوقات است و از آن جا که خدا به ذات خود علم دارد، علم به تمامی موجودات دارد.

۲- نظم و تدبیر موجودات عالم دلالت بر آن دارد که خدا قبلاً به تمام اسرار و قوانین و پیچیدگی های آن علم داشته است، و گر نه موجودی که نسبت به این قوانین و ریزه کاری ها جاهل است نمی تواند چنین نظم شگفت انگیزی را پدید آورد. قرآن کریم نیز به این دلیل اشاره می کند :

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^۲

آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با این که او خود باریک بین آگاه است.»
این آیه دلالت بر آن دارد که خدایی که مخلوقات را آفریده است، قبل از خلقت به آن ها علم داشته است.

امام باقر - علیه السلام - نیز در این باره می فرماید :

«كَانَ اللَّهُ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَمْ يَزَلْ عَالِمًا بِمَا يَكُونُ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كُونِهِ، كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ كُونِهِ»^۳

خدا بود و هیچ شیء غیر از او وجود نداشت و همواره به تمام موجودات عالم است. پس علم خداوند قبل از خلقت موجودات مانند علم او به موجودات بعد از خلقت آن هاست.»

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نیز به این نوع علم اشاره می فرماید :

«عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا»^۴

علم خدا به مخلوقات قبل از آفرینش آن ها مانند علم خدا به مخلوقات بعد از آفرینش آن هاست.»

بنابراین، هنگامی که هیچ مخلوقی و معلومی وجود نداشت خدا به آن ها علم داشت. این تعبیر امام علی - علیه السلام - هم دلالت بر علم ذاتی و هم دلالت بر علم الهی به مخلوقات قبل از ایجاد

۲- ملک (۶۷)، آیه ی ۱۴

۱- جعفر سبحانی، الهیات، ج ۱، ص ۱۱۲

۴- همان، ص ۱۳۵

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۷

آن‌ها می‌کند.

۳- علم خدا به موجودات بعد از آفرینش آن‌ها

خدا به تمام مخلوقات علم دارد و برای آن دلایلی ذکر کرده‌اند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- همه‌ی موجودات، معلول خدایند و وجود عینی هر معلولی نزد علتش حضور دارد و از آن غایب نیست؛ زیرا معلول چیزی جز وابستگی و تعلق به علت نیست. اگر معلول نزد علت خود حاضر نباشد، لازم می‌آید که معلول در وجود خود مستقل باشد و حال آن‌که معلول در حقیقت چیزی جز وابستگی و تعلق به علت نیست.

بنابراین، همه‌ی موجودات نزد خدا حضور دارند و حقیقت علم هم چیزی جز حضور معلوم نزد عالم نیست؛ از این‌رو، خدا به همه‌ی موجودات علم دارد.

این برهان را به تعبیر دیگری هم می‌توان مطرح کرد:

هر موجودی غیر از خداوند ممکن‌الوجود است و هر ممکنی به واجب‌الوجود و خداوند متکی است؛ بنابراین، خدا عالم به هر ممکنی است. این ممکن اعم از جزئی و کلی، جوهر و عرض، محسوس و مجرد، وجود ذهنی و وجود خارجی و... است؛ از این‌رو، هیچ موجودی از دایره‌ی علم خدا خارج نیست.

۲- دلیل دیگر، نظم و اتقان در موجودات عالم است.

این دلیل هم در مورد علم خدا به موجودات قبل از آفرینش آن‌ها و هم در مورد علم خدا به موجودات بعد از آفرینش آن‌ها به کار می‌آید. ناظمی که یک موجود منظم را پدید می‌آورد باید به تمام اجزا و کیفیات و دقائق آن آگاهی داشته باشد. حال خدا تمامی موجودات عالم را در کمال اتقان و احکام آفریده است؛ در نتیجه، به تمام اسرار آن‌ها آگاهی داشته است و گر نه موجودی که فاقد علم و آگاهی است قادر به ایجاد چنین نظمی شگرف نخواهد بود.

قرآن کریم و علم الهی

قرآن مجید بیانگر آن است که خداوند به همه‌ی موجودات آگاهی و علم دارد. در این باب، آیات فراوانی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

و خدا به هر چیزی داناست.

۱- بقره (۲)، آیه ۲۸۲

۲- «وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۱
و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [این‌که] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن [ثبت] است.»
۳- «عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۲

[همانا] دانای پنهان [ها] که هم وزن ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن چیزی است مگر این که در کتابی روشن [درج شده] است.

۴- «قُلْ إِنْ تَحْفَوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳

بگو: اگر آن‌چه را در سینه‌های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می‌داند و آن‌چه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند.»

۵- «يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۴

[خدا] آن‌چه در زمین فرو رود و آن‌چه از آن بیرون آید، هرچه از آسمان فرود آید و هرچه در آن بالا رود، همه را می‌داند و هر جا که باشید او با شماست و خدا بدان‌چه می‌کنید بیناست.»

۶- «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۵
خدا آن‌چه را در آسمان‌ها و آن‌چه را در زمین است می‌داند و خدا به همه چیز داناست.

علم خدا از نگاه روایات

روایات معصومین نیز بیانگر آن است که خداوند به تمامی موجودات، علم و آگاهی دارد که به

۳- آل عمران (۳)، آیه ۲۹

۲- سبا (۳۴)، آیه ۳

۱- انعام (۶)، آیه ۵۹

۵- حجرات (۴۹)، آیه ۱۷

۴- حدید (۵۷)، آیه ۴

نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم :

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در باب گستره‌ی علم الهی می‌فرماید :
«لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومُ السَّمَاءِ وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَلَا
دَيْبُ الْأَنْمِلِ عَلَى الصَّفَا وَلَا مَقِيلُ الدَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْرَاقِ وَخَفَى طَرْفِ
الْأَحْدَاقِ»^۱

چیزی از خدا مخفی و پنهان نیست؛ نه تعداد قطرات فراوان آب‌ها، نه ستارگان
انبوه آسمان، نه ذرات خاک همراه با گردبادها در هوا، نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های
سخت و نه استراحتگاه مورچگان ریز در شب‌های تار. خدا از مکان ریزش برگ درختان
و حرکات مخفیانه‌ی چشم‌ها آگاه است.

در پایان بحث علم الهی، این نکته قابل ذکر است که بینایی و شنوایی یا سمیع و بصیر بودن خدا
به عالم بودن او برمی‌گردد؛ زیرا معنای سمیع و بصیر بودن چیزی جزء علم به مسموعات و مبصرات
نیست؛ بنابراین، وقتی می‌گوییم خدا بیناست، یعنی علم به امور مرئی و دیدنی دارد و وقتی می‌گوییم خدا
شنواست، یعنی علم به امور شنیداری دارد.

قدرت الهی

یکی از صفات ذاتی و ثبوتی خدا. «قدرت» و یکی از نام‌های او «قادر» است. برخی از متکلمان،
قدرت را چنین تعریف کرده‌اند : فاعلی که کار خود را با اراده و اختیار خویش انجام می‌دهد، گفته می‌شود
که نسبت به کار خودش «قدرت» دارد؛ پس، قدرت عبارت است از مبدئیت فاعل مختار برای کاری که
ممکن است از او سر بزنند. قادر به این معنا در برابر فاعل مجبور و به اصطلاح فاعل مُوجِب است مانند
آتشی که مبدأ عمل است اما عمل حرارت و سوزاندن از سر اختیار و اراده صورت نمی‌گیرد.

برخی از متکلمان، قدرت را این چنین تعریف کرده‌اند :

- ۱- قدرت آن است که اگر بخواهد، فعلی را انجام دهد و اگر نخواهد، آن را انجام ندهد.
- ۲- قدرت به معنای صحت فعل و ترک آن است؛ یعنی، امکان فعل و ترک عمل برای قادر
میسر است.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۸

در این تعریف‌ها باید به معنای قوه، توانایی و امکان که متناسب خداوند است، توجه کرد. توانایی و قوه دو معنا دارد: یکی، در برابر فعل و فعلیت و دیگری، در برابر عجز و ناتوانی. معنای قوه و توانایی در برابر فعل به معنای بالقوگی و استعداد است؛ مثل این که می‌گوییم: بذّر، این قوه را دارد که درخت بشود؛ یعنی، قابلیت درخت شدن را داراست. معنای دیگر قوه و توانایی در برابر عجز و ناتوانی است، مثل این که گفته می‌شود: خداوند قادر است. در این جا، معنای اوّل منظور نیست؛ چون او عین فعلیت است. اما قدرت و توانایی در ما به معنای استعداد و آمادگی است. وقتی می‌گوییم: من قدرت سخن گفتن دارم؛ یعنی، استعداد و آمادگی این کار را دارم. قوه و توانایی به معنای اوّل در طبیعت و اجسام وجود دارد، مثل قوه‌ای که در بذّر درخت و نطفه‌ی انسان و حیوان وجود دارد؛ نطفه‌ی انسان، بالقوه انسان است. به این معنا، قوه نقصی است در ممکنات که نمی‌توان خداوند را به آن توصیف کرد؛ چون در ذات حق تعالی نقص و عدم راهی ندارد، پس فعلیت او تام است؛ بنابراین، قوه در باب خداوند به معنای فعلیت محض است، نه به معنای استعداد و آمادگی؛ یعنی، امکان به معنای امکان استعدادی صحیح نیست. هم چنین امکان فعل و ترک، به معنای امکان ماهوی هم صحیح نیست؛ زیرا خداوند ماهیت ندارد که لازمه‌ی چنین ماهیتی امکان باشد.

نکته‌ی دیگری که باید در بحث قدرت الهی به آن توجه کرد این است که قدرت به عدم تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا نبود علت برای عدم کافی است؛ چون اگر علت تامه یک شیء موجود شود، آن شیء به ناچار موجود می‌شود و اگر علت آن شیء ناقص باشد وجود پیدا نمی‌کند، نه این که در عدمش محتاج به علتی است؛ از این جهت، از روی مسامحه می‌گویند: عدم علت، علت عدم است و این از باب علت نیست؛ چون علت به معنای تأثیر است و در این جا امکان تأثیر نیست؛ بنابراین، ما می‌توانیم بگوییم که قدرت به عدم تعلق نمی‌گیرد و قدرت بر عدم، به تبع قدرت بر وجود است؛ از این رو، هنگامی که می‌گوییم اگر خدا نخواهد انجام نمی‌دهد. به این معنا نیست که به عدم، استمرار بخشد؛ چون عدم، وجودی ندارد تا استمرار داشته باشد.^۱

دلایل قدرت الهی

بر وجود صفت قدرت الهی دلایل چندی مطرح شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- معطی کمال، فاقد کمال نیست.

ما ملاحظه می‌کنیم که بعضی از مخلوقات خداوند از جمله انسان، متصف به صفت قدرت‌اند که از این طریق می‌توانند مصنوعات را پدید آورند؛ حال آن‌که انسان با تمامی اوصافش مخلوق و معلول خدای متعال است؛ بنابراین، خداوند خود باید متصف به صفت قدرت باشد تا بتواند قدرت را ایجاد کند؛ از این‌رو، خدا به صفت قدرت متصف است. **امیرالمؤمنین علی** – **علیه‌السلام** – در کلمات خود به این دلیل اشاره می‌کند:

«... و قوه کل ضعیف؛^۱»

خدا نیروی هر ناتوانی است.»

بنابراین، هر قدرت و نیرویی که در مخلوقات مشاهده می‌شود، از آن اوست؛ از این‌رو، قدرت در مخلوقات، دلالت بر قدرت خدا می‌کند.

۲- اتقان و نظم شگفت‌انگیز مخلوقات می‌تواند هم دلیل بر علم و هم دلیل بر قدرت الهی باشد؛ زیرا اگر خدا قدرت نداشت نمی‌توانست چنین موجودات منظم شگفت‌انگیزی را با کیفیت و کمیت بسیار دقیق بیافریند.

امیرالمؤمنین علی – **علیه‌السلام** – در کلمات خود به این برهان اشاره می‌کند:

۱- «فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ؛^۲»

خداوند با قدرت خود، مخلوقات را آفرید.»

۲- «المُسْتَشْهَدُ بِآيَاتِهِ عَلَى قُدْرَتِهِ؛^۳»

آیات و مخلوقات او شاهد و نشانه‌ی قدرت اوست.»

نقد و نظر

از مطالبی که در باب قدرت الهی مطرح شد، کاملاً روشن و بدیهی است که گستره‌ی قدرت الهی عام و مطلق و نامحدود است. آیات قرآن نیز بر عمومیت قدرت خداوند اشاره دارد:

«ان الله على كل شيء قدير؛ خدا بر هر چیزی تواناست.»

در عین حال سؤالاتی نظیر سؤالات زیر مطرح می‌شود:

– آیا خداوند قادر است که مانند خود را بیافریند؟

– آیا خداوند می‌تواند جهان را در یک کیف کوچک جای دهد؟ از همین نمونه

۳- کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۳۹

۲- همان، خطبه‌ی اول

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹

سؤالاتی است که فردی از امام علی - علیه السلام - می پرسد :
 «آیا پروردگار تو می تواند دنیا را در تخم مرغی داخل کند بدون آن که دنیا کوچک
 و تخم مرغ بزرگ شود؟»
 به نظر شما، پاسخ گویی به این سؤالات مستلزم انکار عمومیت قدرت خداوند
 است؟ در صورت منفی بودن پاسخ، جواب مناسب چیست؟

پرسش ها

- ۱- هنگامی که می گویم، «خدا به همه ی اشیا عالم است»، علم خدا به چه
معناست؟
- ۲- مراتب علم خدا را به اجمال توضیح دهید.
- ۳- دلیل علم خدا به ذات خود را بیان کنید.
- ۴- دلایل «علم خدا به موجودات قبل از آفرینش آن ها» را بیان کنید.
- ۵- دلایل «علم خدا به موجودات بعد از آفرینش آن ها» را بیان کنید.
- ۶- قدرت الهی به چه معناست؟ آن را توضیح دهید.
- ۷- دلایل قدرت الهی را بیان کنید.
- ۸- اعتقاد به قدرت الهی چه نقشی در زندگی انسان دارد؟
- ۹- اعتقاد به علم الهی چه نقشی در زندگی انسان دارد؟

فعالیت خارج از کلاس

با مطالعه ی آیاتی از قرآن کریم که به دو صفت علم و قدرت خداوند پرداخته اند،
 تعدادی از اهداف مورد نظر قرآن کریم از بیان صفات را استخراج کنید.

اوصاف الهی (۲) - حیات، اراده، حکمت و ...

اهداف رفتاری : در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود :

- ۱- مفهوم حیات الهی را با تکیه بر مفهوم حیات مخلوقات تبیین کند.
- ۲- بر حی بودن خداوند استدلال کند.
- ۳- نسبت میان دو صفت بینایی و شنوایی خداوند و علم الهی را توضیح دهد.
- ۴- حقیقت اراده‌ی الهی را بازگو کند.
- ۵- معانی گوناگون حکمت و دلایل اثبات هر کدام از آن‌ها درباره‌ی خداوند را بیان کند.
- ۶- با تحلیل مفهوم حکمت، جایگاه آن را در تعریف عدل تعیین کند.
- ۷- انواع عدل را به همراه مصادیق آن ذکر کند.

حیات به‌عنوان صفتی پر رمز و راز، اگر چه مفهوم و معنای واضح و روشنی دارد اما حقیقت اصلی آن، به‌خصوص درباره‌ی ذات خداوند، چندان روشن نیست. همین امر نیز تعریف دقیق و کامل از آن را مشکل ساخته و متکلمان را با چالشی فکری مواجه کرده است.

اراده، حکمت و عدل نیز از دیگر صفاتی‌اند که بارها و بارها در مورد خداوند تکرار شده و در ادبیات دینی ما نقش پررنگی دارند. چستی این صفات و بررسی معنای دقیق‌تر آن‌ها، مسئله‌ی محوری این درس است.

۱- حیات الهی

حقیقت حیات مخصوصاً حیات الهی برای آدمی، روشن و واضح نیست. متکلمانی که حیات را تعریف کرده‌اند، حقیقت آن را عیان و آشکار نساخته بلکه لوازم آن را مورد بحث قرار داده‌اند.

چون برخی از مخلوقات خدا نیز از حیات برخوردارند، ابتدا به توضیح و تبیین این نوع حیات پرداخته، سپس معنای حیات را از تمامی نقص‌ها و محدودیت‌ها جدا و بر خدا اطلاق می‌کنیم.

حیات در مخلوقات

هنگامی که به مخلوقات نظر می‌کنیم، موجوداتی نظیر گیاهان، حیوانات و انسان‌ها را دارای حیات می‌یابیم. ویژگی گیاهان، نمو، رشد و تغذیه و احتمالاً ادراک امور جزئی است. حتی اخیراً دانشمندان مطرح کرده‌اند که گیاهان قدرت بینایی و شنوایی دارند که در جای خود باید اثبات شود.

تمامی این ویژگی‌ها را می‌توان در رشد و نمو و ادراک یا احساس خلاصه کرد؛ بنابراین، گیاهان به جهت همین ویژگی‌هاست که دارای حیات نباتی‌اند.

حیات در حیوانات و انسان‌ها ظهور بیش‌تری دارد. از نشانه‌های آن در این موجودات، رشد، تغذیه، حرکت، تولیدمثل، ادراک امور جزئی و در انسان‌ها ادراک امور کلی است. البته این نکته را باید مورد توجه قرار داد که این نشانه‌ها از لوازم جدایی‌ناپذیر حیات نیستند بلکه از لوازم حیات طبیعی و به تعبیری حیوانی و انسانی است و اگر مجردات و اشیای غیرمادی را به حیات متصف کنیم، نباید آن‌ها را به لوازم حیات در موجودات طبیعی نظیر رشد، تغذیه، حرکت، تولیدمثل و... توصیف کنیم. بنابراین ویژگی مشترک حیات موجودات طبیعی، ادراک و فعالیت است. البته برخی از موجودات متکامل از ادراک و فعالیت برتری برخوردارند و در مقابل، هرچه حیات در موجودی ضعیف‌تر باشد، این دو ویژگی هم ضعیف‌تر خواهد شد.

از این‌رو، ادراک و فعالیت، برحسب درجه‌ی وجودی موجودات، کم و زیاد می‌شود و به تعبیر اصطلاحی، این دو مفهوم از مفاهیم تشکیکی‌اند که مفهوم آن‌ها واحد ولی درجات مصادیق آن‌ها متفاوت است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که نشانه‌های حیات در موجودات طبیعی با انواع و اقسامی که دارند، «فعالیت» و «عالم بودن» است. حال اگر این دو مفهوم را از جنبه‌ی نقص و محدودیت جدا کنیم، آن‌چه برجای می‌ماند، معنای حقیقی است که لب و جان آن معانی است.

از طرفی، چون قبلاً اثبات شد که خدا دارای دو صفت علم و قدرت است و فعالیت و عالم بودن همسان با علم و قدرت است، در این صورت می‌توانیم خدا را به صفت حیات متصف کنیم و هنگامی که می‌گوییم «خدا حی است»، یعنی موجودی است که هم قدرت انجام فعل را دارد و هم به ذات خود و هم به موجودات دیگر که مخلوق اویند، عالم است.

استدلال بر «حی» بودن خدا

۱- چون خدا علم و قدرت نامتناهی دارد، پس ویژگی فعالیت و دَراک بودن یا عالم بودن را واجد است و از طرف دیگر، آشکار شد که فعالیت و عالم بودن از نشانه‌های حیات است؛ بنابراین، موجودی که دارای صفت علم و قدرت نامتناهی است، از صفت حیات نیز برخوردار است؛ از این روست که فلاسفه گفته‌اند: «خداوند حی است»؛ زیرا ممتنع است که موجود دارای صفت علم و قدرت، حیات نداشته باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی در بیان این دلیل می‌گوید:

«کل قادر عالم، حی بالضرورة»^۱

هر موجود قادر و عالم، ضرورتاً حی است؛ یعنی دارای حیات است.

۲- موجوداتی نظیر انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و ملائکه حیات دارند؛ چون خدا علت العلل و خالق همه‌ی موجودات و کمالات آنهاست؛ بنابراین، علت و خالق آنها باید هم‌چنین دارای صفت حیات باشد؛ زیرا معطی شیء، فاقد شیء نمی‌تواند باشد.

۳- مطابق یک قاعده‌ی فلسفی هر امر عرضی باید به یک امر ذاتی منتهی شود. از آن‌جا که حیات در موجودات امر عرضی است که گاهی وجود دارد و گاهی وجود ندارد؛ بنابراین، یک امر عرضی است و طبق قاعده‌ی فلسفی، هر امر عرضی باید به یک امر ذاتی منتهی شود؛ در نتیجه، حیات عرضی باید به حیاتی ختم شود که ذاتی موجود است و چون در همه‌ی مخلوقات، حیات ذاتی آنها نیست؛ بنابراین، باید به موجودی که او را خدا می‌نامیم منتهی شویم که حیات ذاتی اوست، پس خدا حیاتی است که مرگ بر او راه ندارد. قرآن مجید نیز خدا را حی لایموت می‌داند:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۲

بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن.

توضیح: ما در اشیای مختلف، بعضی از کمالات و اوصافی را مشاهده می‌کنیم که ذاتی آنها نیست؛ مثلاً، آب را شور می‌یابیم. هنگامی که به دقت بررسی می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که شوری، ذاتی آب نیست؛ زیرا اگر شوری ذاتی آب بود، باید همواره آب شور باشد، در صورتی که چنین نیست؛ پس، شوری یک امر عرضی است. حال سؤال این است که آب شوری خود را از کجا اخذ کرده است. اگر بگوییم که آب شوری خود را از شیء دیگری گرفته است، سؤال می‌کنیم که آیا شوری آن، ذاتی است یا عرضی. اگر بگوییم که شوری آن موجود باز عرضی است، باز سؤال می‌کنیم که آن شیء شوری

۲- فرقان (۲۵)، آیه‌ی ۵۸

۱- علامه حلی، همان، ص ۲۲۳

خود را از کجا گرفته است. در این صورت، چاره‌ای نداریم که به موجودی منتهی شویم که شوری آن ذاتی باشد و آن نمک است. نمک شوری‌اش ذاتی بوده و از شیء دیگری اخذ نکرده است. اگر این حکم را در مورد هر کمالی نظیر حیات جاری و ساری بدانیم، چون حیات در موجودات عالم عرضی است، در نهایت باید به یک موجودی منتهی شویم که حیات آن ذاتی باشد؛ یعنی، حیات را از جایی اخذ نکرده است و آن موجودی که حیات، ذاتی آن است، همان خداست که خالق و آفریننده‌ی همه‌ی موجودات است و حیات خود را از جایی اخذ نکرده است و او اعطا کننده‌ی حیات به موجودات دیگر و موجودات دیگر نیز حیات خود را مرهون اویند.

توصیف قرآن و روایات از حیات الهی

قرآن مجید در آیات زیادی، خدا را با وصف حیّ توصیف کرده است :

۱- «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ»^۱

و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد، توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی.

۲- «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۲

خداست که معبودی جز او نیست، زنده و قیوم است.

امام باقر - علیه السلام - نیز در روایتی خدا را به صفت حیّ توصیف می‌کند :

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ نَورٌ لَا ظِلَامَ فِيهِ، صَادِقًا لَا كَذِبَ فِيهِ، وَعَالِمًا لَا جَهْلَ فِيهِ وَحَيًّا لَا يَمُوتُ فِيهِ وَكَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمَ وَلِذَلِكَ لَا يَزَالُ أَبَدًا»^۳

به درستی که خدای تبارک و تعالی، وجود داشت درحالی که هیچ شیء غیر از او نبود. خدا نوری است که هیچ تاریکی و ظلمتی در او نیست، صادقی است که هیچ کذبی در او راه ندارد، عالمی است که هیچ جهلی در او راه ندارد و حیاتی است که هیچ مرگی بر او راه ندارد. او اکنون نیز متصف به این صفات است و همواره نیز چنین است.

۲- خدا بینا و شنواست

همان‌طور که در بحث علم الهی مطرح شد، خدا به همه‌ی امور آگاهی و علم دارد و از آن جهت که به دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها آگاهی دارد و همه‌ی آن‌ها نزد او حاضرند، او را سمیع و بصیر می‌نامیم؛ بنابراین صفت سمیع و بصیر، دو صفت مستقلی جدای از علم خدا نیستند بلکه این دو صفت به همان صفت علم خدا برمی‌گردند.

۳- صدوق، همان، ص ۱۴۱

۲- بقره (۲)، آیه ۲۵۵

۱- فرقان (۲۵)، آیه ۵۸

البته بینایی و شنوایی در انسان‌ها نیازمند چشم و گوش و به تعبیری ابزار مادی است و انسان‌ها به جهت محدودیتی که دارند نمی‌توانند بدون چشم و گوش ببینند و بشنوند. اما اگر موجودی را بتوان تصور کرد که بدون چشم و گوش به همه‌ی امور دیدنی و شنیدنی آگاهی داشته باشد، می‌توان او را سمیع و بصیر دانست؛ از این‌رو، سمیع و بصیر بودن مستلزم عضو مادی نیست؛ چون خدا موجودی غیرمادی است، خالق همه‌ی موجودات است و همه‌ی موجودات از جمله امور دیدنی و شنیدنی نزد او حاضرند، می‌توان او را به بصیر و سمیع بودن متصف کرد.

۳- اراده‌ی الهی

یکی دیگر از صفات ثبوتی ذاتی خدا اراده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!»

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود

باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود.

حال سؤال این است که حقیقت اراده چیست.

همه‌ی ما انسان‌ها هنگامی که به کارهای اختیاری می‌پردازیم، در درون خود یک حالت نفسانی می‌یابیم که از آن به اراده تعبیر می‌کنیم؛ از این‌رو، ما اراده را به علم حضوری درک می‌کنیم ولی هنگامی که بخواهیم اراده را در قالب مفاهیم ذهنی یعنی علم حصولی درآوریم، با مشکلاتی مواجه خواهیم شد و هر گروهی به نحوی، آن‌را معنا کرده‌اند:

۱- گروهی اراده را به اعتقاد به سودمندی فعل و کراهت را به اعتقاد به ضرر فعل معنا کرده‌اند. در نقد این نظر مطرح شده است که چه بسیار مواردی که اعتقاد به سودمندی وجود دارد ولی انگیزه‌ی انجام عمل و اراده حاصل نمی‌شود.

۲- گروهی دیگر اراده را به شوق نفسانی که به دنبال اعتقاد به سودمندی فعل می‌آید، معنا کرده‌اند. در نقد این نظر مطرح شده است که چه بسا مواردی که اراده حاصل می‌شود ولی شوقی وجود ندارد؛ مانند: هنگامی که انسان برای معالجه‌ی بیماری، داروی تلخی را تناول می‌کند و گاهی شوق مؤکد وجود دارد ولی اراده متحقق نیست؛ مانند افعال حرامی که فرد متدین از آن پرهیز می‌کند.

۳- گروهی دیگر گفته‌اند که اراده، کیفیتی نفسانی است که بین علم یقینی و فعل قرار دارد که از آن به قصد و عزم نیز تعبیر شده است.

این‌ها، بعضی از معانی مختلفی بود که در باب اراده مطرح شده است.^۱ به هر حال، این معانی اراده که برای انسان مطرح شد، در مورد خدا روا نیست؛ زیرا اراده‌ی انسانی همراه با محدودیت، نقص و صفات امکانی است. اگر ما جنبه‌های نقص و محدودیت آن را سلب کنیم، می‌توانیم اراده را به خدا اطلاق کنیم؛ از این رو، متکلمان کوشیده‌اند که اراده‌ی متناسب با خدا را تعریف کنند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- اراده‌ی الهی به این معناست که خدا افعال خود را بدون اجبار و اکراه انجام می‌دهد؛ زیرا موجودی برتر از او وجود ندارد تا او را به عملی اجبار کند. این معنای اراده، همسان با اختیار است.^۲

۲- اراده الهی به معنای علم خدا به نظام اصلح و احسن است.^۳ پذیرش این معنای اراده، در واقع انکار اراده در خداوند است و حال آن‌که فاعل با اراده، کامل‌تر از فاعل بی‌اراده است و در نتیجه، اراده یک کمالی است و خداوند باید متصف به هر کمال باشد. هم‌چنین این معنا مخالف با روایت ائمه‌ی اطهار است.

امام صادق - علیه السلام - در پاسخ سؤالی که می‌پرسند: «آیا علم و مشیت (یعنی اراده) خدا یکی است یا دو معنای متفاوت دارد؟»، می‌گوید: علم همان مشیت و اراده نیست؛ زیرا تو می‌توانی بگویی من فلان عمل را انجام می‌دهم اگر خدا بخواهد، ولی نمی‌گویی من آن را انجام می‌دهم اگر خدا بداند.

قال بکیرین أعین: «قلت لا بی عبدالله الصادق (علیه السلام): علمه و مشیتة مختلفان او متفقان؟ فقال (علیه السلام): العلم لیس هو المشیة، الا ترى انک تقول سأفعل کذا ان شاء الله و لا تقول سأفعل کذا: ان عِلِمَ الله»^۴

۳- اراده‌ی الهی در مقام ذات به معنای ابتهاج و رضایت خدا به ذات خویش است و در مقام فعل رضایت الهی به فعل خودش است.

۴- اراده‌ی الهی به معنای اعمال قدرت و حاکمیت است.^۵ نکته‌ی اساسی که باید در اراده‌ی الهی در نظر بگیریم، این است که اراده در مخلوقات باید از جنبه‌ی نقص و محدودیت آن مبرا شده، بر خدا اطلاق شود. اراده‌ی الهی را می‌توان به دو صورت

۲- هو، منشور عقاید امامیه، ص ۶۰

۴- کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۰۹

۱- جعفر سبحانی، همان، ج ۱، ص ۱۶۶

۳- صدرالمتألهین، اسفار، ج ۶، ص ۳۱۶

۵- جعفر سبحانی، الالهیات، ص ۱۶۸

در نظر گرفت : اراده‌ی تکوینی و اراده‌ی تشریعی. اراده‌ی تکوینی از رابطه‌ی خاص خدا با مخلوقات سرچشمه می‌گیرد، در صورتی که خداوند امری را اراده کند بالضروره تحقق پیدا می‌کند اما اراده‌ی تشریعی از رابطه‌ی خاص خدا با برخی از افعال اختیاری انسان سرچشمه می‌گیرد که امکان تخلف اراده از مراد وجود دارد؛ برای مثال، اگر خدا اراده کند که موجود خاصی که امکان تحقق دارد، موجود شود، حتماً موجود می‌شود. ولی در اراده‌ی تشریعی، خدا اراده کرده است که تمام انسان‌ها به راه مستقیم هدایت شوند ولی برخی از انسان‌ها می‌توانند از این امر تخلف کنند. شاید در مورد تخلف از اراده‌ی تشریعی هم بتوانیم بگوییم که آن هم مطابق اراده‌ی الهی است؛ زیرا خدا انسان را مختار آفریده است.

۴- حکمت

یکی از صفات خدا، حکمت است و از این رو، خداوند حکیم و همه‌ی افعال او حکیمانه است.

معانی حکمت

حکمت به دو معنا به کار می‌رود :

معنای نخست حکمت آن است که افعال در نهایت اتقان، استواری و کمال باشد و هیچ نقص و کاستی به فعل او راه نیابد. خداوند به این معنا حکیم است و همه‌ی افعال او به نیکوترین شکل ممکن تحقق می‌پذیرد و از هر نقص و کاستی مبرا است.

برای این معنای حکمت دلایلی به شرح زیر وجود دارد :

۱- مطالعه‌ی نظم و اسرار خلقت : هنگامی که ما در جهان خلقت و اسرار و رموز آن دقیق می‌شویم، به روشنی درمی‌یابیم که این نظم به بهترین صورت ممکن و به نحوی متقن و شایسته تحقق یافته است؛ برای نمونه، اگر به چشم انسان نظری بیفکنیم، مشاهده می‌کنیم که خداوند آن را به نیکوترین شکل ممکن آفریده است. چشم، ابزاری بسیار حساس و ظریف است؛ از این رو، خداوند برای حفظ آن تدابیری بر نهاده و آن را در جای گود و محکم و با حصارهای استخوانی محصور کرده است تا از ضربات احتمالی، ایمن بماند و هم چنین روی آن سایبان و چتری مانند ابرو و پلک نهاده تا از ورود عرق پیشانی و ذرات دیگر، جلوگیری کنند. برای جلوگیری از ورود گرد و ذرات پراکنده در هوا نیز آن را با مژگانی مجهز کرده است.

امام علی - علیه السلام - در روایتی، زندگی اسرارآمیز شب‌پره را دلیل بر حکمت خدا

دانسته است :

از زیبایی‌های صنعت پروردگاری و شگفتی‌های آفرینش او، همان اسرار پیچیده‌ی حکیمانه در آفریدن خفاشان است.^۱

۲- تناسب اثر با مؤثر : دلیل دیگر حکمت خداوند تناسب اثر با مؤثر است. اثر هر فاعلی، با مؤثر خویش باید متناسب باشد؛ از این رو، خداوند - که کمال مطلق و پیراسته از هر عیب و نقصی است - باید آثار و افعالش به بهترین شکل ممکن و در غایت استواری و اتقان باشد؛ یعنی، نظامی بهتر از این نظام کنونی خلقت امکان تحقق نداشت و گر نه خدایی که نیکوترین خالق جهان و قادر و عالم مطلق و خیر محض است، آن را می‌آفرید؛ از این رو، هنگامی که می‌گوییم خداوند حکیم است، به معنای آن است که تمام مخلوقاتش در غایت اتقان و استواری خلق شده‌اند.

۳- نبودن علتی بر ناستواری : علت‌های ناستواری و نقص یک فعل، معمولاً به جهل و نادانی یا عجز و ناتوانی و عدم خیرخواهی فاعل مستند است و هیچ یک از این علت‌ها در خداوند وجود ندارد؛ زیرا خدا، عالم، قادر مطلق و خیر محض است؛ بنابراین، محال است فعل ناستوار و ناقص باشد؛ در نتیجه، او حکیم است.

نمره‌ی پذیرش این معنای حکمت، آن است که نظام هستی بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن است.^۲ قرآن در این باره می‌فرماید :

«او خدایی است که هر چیز را که خلق کرد، نیکو خلق کرد.»

هم‌چنین از مطالب گذشته روشن شد که این معنای حکمت، از صفات فعل خداوند محسوب می‌شود نه از صفات ذات.

معنای دیگر حکمت، قبیح و بیهوده نبودن فعل فاعل است. براساس این معنا، هنگامی که می‌گوییم : «خداوند حکیم است»، به این معناست که کار قبیح و زشت، لغو، عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد. صفت حکمت به این معنا، یک صفت سلبی است.

دلیل اثبات آن، چنین است : ایجاد افعال قبیح یا لغو و بیهوده، ناشی از جهل یا ناتوانی فاعل و نیازمندی اوست؛ چون خداوند از همه‌ی این نقص‌ها پیراسته است، هیچ‌گاه عمل زشت و بیهوده انجام نمی‌دهد. در نتیجه، افعال او حکیمانه است.

از تأمل در این معنای حکمت، روشن می‌شود که صفت عدل، از لوازم آن است؛ چون خدا

۱- من لطائف صنعته و عجائب حکمه ارنا من غوامض الحکمة فی هذه الخفافیش، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۵

۲- الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، سجده (۳۲) : ۷

حکیم است، هیچ کار قبیح و زشتی انجام نمی‌دهد و از سویی، ظلم، یکی از نمونه‌های عمل زشت است؛ در نتیجه، خدا هیچ ظلمی انجام نمی‌دهد؛ یعنی، همه‌ی اعمال خدا عادلانه است و می‌توانیم صفت عدل را به خدا نسبت دهیم.

قرآن در این باره که هیچ عمل ظالمانه‌ای را نمی‌توان به خدا نسبت داد، می‌فرماید:

«و پروردگارت به احدی ظلم نمی‌کند.»^۱

حکمت به این معنا که خدا کار قبیح و بیهوده انجام نمی‌دهد، اساس بسیاری از بحث‌های کلامی است؛ برای نمونه، متکلمان در علم کلام مطرح می‌کنند که حکمت الهی، اقتضا می‌کند که خدا رسولانی را برای هدایت انسان‌ها ارسال فرماید. خداوند، انسان را برای هدفی آفریده است و این هدف، چیزی جز تکامل معنوی و روحی او نیست و چون انسان به تنهایی نمی‌تواند به این هدف نایل شود، حکمت خدا اقتضا می‌کند که پیامبرانی مبعوث شوند تا انسان در پرتو تربیت و تعلیم آنان به کمال واقعی خویش برسد. قرآن که ارسال رسولان را با صفت حکمت الهی مرتبط می‌داند، می‌فرماید:

«پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای

مردم بر خدا باقی نماند [و بر همه اتمام حجت شود] و خداوند توانا و حکیم است.»^۲

هم‌چنین حکمت خدا اقتضا می‌کند که مرگ پایان زندگی انسان نباشد؛ زیرا انسان، ظرفیت جاودانه زیستن را دارد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

«آیا گمان کرده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟»^۳

بنابراین معنای حکمت، خدا هیچ‌گاه عمل بیهوده انجام نمی‌دهد و همه‌ی افعال خدا غایتمند است. خدا برای نیل موجودات به غایت مطلوب خود، همه‌ی لوازم و زمینه‌های مناسب را مهیا فرموده است. البته غایت‌مندی فعل انسان با فعل خداوند فرق دارد. انسان عمل را برای غایت انجام می‌دهد تا نقص خود را برطرف و خود را متصف به کمالی سازد ولی خدا کمال محض و عاری از هر نقص و ناتوانی است؛ از این رو، غایت افعال او، رساندن مخلوقات به کمال مطلوب است نه برطرف کردن نقص از خود یا کسب کمال.

در باب حکمت الهی، سؤالاتی مطرح است: مثلاً، اگر اراده‌ی حکیمانه بر جهان حاکم است،

۱- وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا. کهف (۱۸): ۴۹

۲- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. نساء (۴): ۱۶۵

۳- أَفَحَسِبْتُمْ أَمَّا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا وَ أَرْكَمَ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵

چرا برخی موجودات کمال لازم را ندارند. چرا برخی از آن‌ها به غایت مطلوب خود نمی‌رسند؟ چرا در عالم طبیعت تراحم وجود دارد؟ چرا اصولاً رنج و درد در عالم وجود دارد؟ پاسخ این پرسش‌ها را باید در مبحث شرور و تا اندازه‌ای در بحث معاد، جست‌وجو کرد.

۵- عدل

صفت عدل - که از صفات فعل خداوند است - در تفکر اسلامی، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که به نظر امامیه عدل الهی از اصول دین و مذهب به‌شمار می‌رود؛ زیرا اساس بسیاری از عقاید امامیه را شکل می‌دهد. این صفت، پیوندی نزدیک با صفت حکمت الهی دارد.

معنا و اقسام عدل

مقصود از عدل، قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود است. امام علی - علیه‌السلام - در روایتی عدل را چنین معنا می‌فرمایند :

«عدالت، هر چیز را در جای خود می‌نشاند.»^۱

بنابراین معنا، خدا در جهان تکوین و تشریع هر چیز و هر کس را در جای بایسته و شایسته‌ی خود قرار داده است؛ به گونه‌ای که حق هیچ موجودی تباه نمی‌شود.

دلیل این که خدا هیچ‌گاه کار زشت و ظالمانه انجام نمی‌دهد و تمام افعال او، متصف به صفت عدل است، این است که فاعلی که به عمل زشت و ظالمانه دست می‌زند، یا از قبح اعمال و زشتی آن آگاه نیست یا به اعمال ظالمانه نیازمند است تا نیازی از نیازهای خود را برطرف سازد یا صفات ناپسندی نظیر کینه‌توزی، حسادت و احساس حقارت موجب چنین اعمالی شده‌اند. از آن‌جا که هیچ‌یک از این عوامل را نمی‌توان در ذات خداوند یافت و او کمال مطلق و عاری از هر نقص و کاستی است، خدا هیچ‌گاه عمل ظالمانه و زشت انجام نمی‌دهد. برای روشنی بیش‌تر، جای دارد به اقسام عدل الهی اشاره کنیم :

۱- **عدل تکوینی** : معنای عدل در نظام تکوین یا جهان خلقت آن است که خدا در چنین نظامی به هر موجودی به اندازه‌ی شایستگی و قابلیت او نعمت داده است و به تعبیری، خدا به اندازه‌ی ظرفیت و شایستگی هر شیء به او وجود و کمال افاضه کرده است و اجزای جهان در یک هماهنگی دقیق براساس قوانین ثابت با هم پیوند دارند؛ به گونه‌ای که نظام حاکم بر موجودات و کلّ نظام خلقت، گواه روشنی بر چنین عدلی است. در روایات نیز آمده است که جهان بر عدالت استوار شده است که

۱- العدل بضع الامور مواضعها. نهج البلاغه، حکمت، ۴۳۷

این معنا به عدالت تکوینی اشاره دارد.^۱

۲- **عدل تشریعی** : عدل تشریعی بدین معناست که تکالیفی که خدا به وسیله ی پیامبران بر مردم نازل کرده است، بر پایه ی عدل و دادگری است؛ یعنی، اول این که همه ی احکام لازم برای سعادت انسان را فرو فرستاده است و دوم این که هیچ انسانی را بیش از توان و ظرفیتش مکلف نساخته است و به تعبیری، توان و قابلیت انسان را در نظر گرفته و به اندازه ی ظرفیت وجودی اش، احکام را مقرر ساخته است.^۲

قرآن در این باره می فرماید :

«ما هیچ کس را جز به اندازه ی توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و به آنان هیچ ستمی نمی شود.»^۳

۳- **عدل جزایی** : عدل جزایی، به این معناست که خدا در روز قیامت میان افراد به عدل داوری می کند و حق کسی را تبه نمی کند؛ یعنی، میان افراد نیکوکار و بدکار به یکسان داوری نمی کند و پاداش هر کس را متناسب با اعمال او می دهد. هم چنین، عدالت جزایی خدا اقتضا می کند که افرادی که به آن ها تکلیفی ابلاغ نشده است، مجازات نشوند. قرآن در این باره می فرماید :

«ما ترازوی عدل را در روز قیامت برپا می کنیم؛ پس، به هیچ کس ستمی نمی شود.»^۴

«آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، هم چون مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزگاران را هم چون فاجران؟!»^۵

البته اگر ثواب و عقاب اخروی را نتیجه ی تجسم اعمال دنیوی انسان بدانیم و درواقع، پاداش و عقاب اخروی چیزی جز ظهور واقعی عمل دنیوی نباشد و هم چنین تجسم اعمال در آخرت، از قوانین و سنت های عالم تکوین باشد، چنین عدلی در زمره ی عدل تکوینی قرار می گیرد.^۶ درباره ی صفات به همین بحث بسنده می کنیم و از باز کردن آن و تفصیل صفات ثبوتی فعلی و صفات سلبی، خودداری می ورزیم؛ زیرا در بحث های پیش به اجمال از آن ها سخن گفتیم.

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ص ۸۳؛ محمدری شهری، میزان الحکمة، ح ۱۱۹۵۵

۲- جعفر سبحانی، همان، ص ۴۹۶

۳- وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. مؤمنون (۲۳): ۶۲

۴- وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا. انبیاء (۲۱): ۴۷

۵- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. ص (۳۸): ۲۸

۶- جعفر سبحانی، محمد محمدرضایی، اندیشه اسلامی (۱)، ص ۱۱۷

- ۱- حی بودن خدا به چه معناست؟ آن را توضیح دهید.
- ۲- دلایل حی بودن خداوند را بیان کنید.
- ۳- بینایی و شنوایی خدا به چه معناست؟ آن‌ها را توضیح دهید.
- ۴- اراده‌ی الهی به چه معناست؟ آن را توضیح دهید.
- ۵- حکیم بودن خداوند را توضیح دهید.
- ۶- دلایل حکیم بودن خداوند را بیان کنید.
- ۷- عادل بودن خدا به چه معناست؟ آن را توضیح دهید.
- ۸- اقسام عدل الهی را بیان کنید.
- ۹- اعتقاد به عادل بودن خداوند، چه نقشی در زندگی انسان دارد؟ توضیح دهید.
- ۱۰- اعتقاد به بینا و شنوا بودن خدا، چه نقشی در زندگی انسان ایفا می‌کند؟
- ۱۱- اعتقاد به حکیم بودن خدا چه نقشی در زندگی انسان دارد؟

فعالیت خارج از کلاس

با گفت‌وگو با نوجوانان درباره‌ی خود و مطالعه‌ی کتاب‌ها و منابع، تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح شده در مورد صفات خداوند در درس قبل و این درس را احصا و پاسخ آن را تهیه کنید.